

افترای «یهود ستیزی»، ابزاری برای پوشاندن واقعیت

لابی طرفدار اسرائیل و روشنفکران ایرانی

بهروز عارفی

نوشته من با عنوان «چه رمزی در جادوی این علاءالدین بی چراغ نهفته است؟»، با واکنش های متفاوت کتبی و شفاهی روبرو شد. در این میان، واکنش خانم شهلا شفیق در مقاله اش که عنوان "قبای دفاع از خلق فلسطین و دم خروس یهودی ستیزی!" " بر خود دارد، چه در کلام و چه در محتوا، سزاوار توضیح بیشتری است. شفیق نوشته اش را گویا به قصد افشای تحریفات مقاله من نوشته است.

اشاره ای به سطور نخستین مقاله ایشان ضروری است. در ابتدای این نوشته آمده است که «پیکان حمله نویسنده مرا نشانه رفته است». با صراحت کامل بیان می کنم که مقاله من نه تنها ایشان بلکه هیچ کسی را مورد حمله قرار نداده است. محتوای آن شاهد این واقعیت است. من در طی تحقیقات همیشگی ام در باره مسائل خاورمیانه، بطور اتفاقی به وجود «بنیاد علاءالدین» برخوردم. پس از نگاهی سریع به آن، به موسسه مادر یعنی «بنیاد یادمان شوآ»، به سابقه بنیاد گذاران آن و هدف های این دو بنیاد، تصمیم به بررسی دقیق تر این دو نهاد گرفتم و با استناد به نوشته های خودشان، هدف های واقعی آن ها را بیان کردم. در ضمن این بررسی ها به نام چند ایرانی هم برخوردم که بنا بر مطالب سایت علاءالدین در آن نهاد دارای مسئولیت هستند. ذکر نام خانم شفیق به عنوان عضو «هیئت مدیره» علاءالدین در مقاله من طبیعتاً در همین رابطه باید دیده شود. در مقاله یاد شده، بطور مستند از واقعیت فعالیت های جناحی یاد کرده ام که در راس آن افرادی چون روچیلدها قرار دارند. اگر برخی از ایرانیان در کنار این طرفداران و مدافعان بی قید و شرط دولت اسرائیل جای گرفته اند، نباید از من که آن را بازتاب داده ام، برنجد، خود انتخابی کرده اند و لابد آگاهانه در جناح طرفداران یک دولت اشغالگر قرار گرفته اند. من شاید پرده را به کنار زده ام. شما که از پی افکندن آن انجمن افتخار می کنید، از معرفی زیر و بم علاءالدین نیز نباید دلخور شوید.

شفیق در مقاله اش مطالب بی پایه ای مطرح می کند که من ضرورتی به پاسخ گویی به همه آن ها را نمی بینم، تنها به ارائه یک نمونه بسنده می کنم. او میان نوشته من و مقالات کیهانی (که به یقین منظور نویسنده، کیهان تهران است) و «افاضات احمدی نژاد» شباهتی می بیند، ادعایی آن چنان مضحک که داوری را برعهده خواننده می گذارم.

در ابتدا به مسئله تحریف می پردازم. شفیق نوشته مرا «سراپا تحریف» خوانده ولی نمونه ای در اثبات ادعای خود نیاورده است. از قول من می نویسد «بنیاد شوآ را نهادی قلمداد می کنند که گویا برای دفاع از اسرائیل تأسیس شده است». من هر چه گشتم، چنین عبارتی را در نوشته خود نیافتم. می گوید که مأخذ مقاله من بخش فرانسوی تارنمای بنیاد بوده و عارفی مطالب را نادرست ترجمه کرده است. شفیق در آخر نتیجه می گیرد که «مشکل اساسی عارفی موجودیت اسرائیل است».

در همین جا باید بگویم برای آن که مقاله ام از دقت بیشتری برخوردار باشد من هم از بخش به زبان فرانسه سایت بنیاد شوآ استفاده کرده ام و هم از بخش انگلیسی. حال ببینیم چه کسی تحریف کرده است. جمله مورد استناد شفیق به زبان فرانسه چنین است:

Elle participe au rayonnement de cette identité en familiarisant davantage les citoyens français et européens avec l'héritage du judaïsme et de la culture juive dont l'Etat d'Israël, **depuis sa renaissance, est une composante essentielle.**

«این [بنیاد] در پرتو افکنی این هویت از طریق آشنا کردن بیشتر شهروندان فرانسوی و اروپایی با میراث یهودیت و فرهنگ یهودی، که دولت اسرائیل از زمان تجدید حیاتش یک تشکیل دهنده اساسی آن است، شرکت می کند.»

و در بخش انگلیسی آن چنین آمده است:

It supports projects that focus on the influence of this Jewish identity in making both French people and Europeans in general aware of the legacy of Judaism and Jewish culture, including the State of Israel, which has been **an essential component** in Jewish identity **since its foundation**.

و ترجمه آن:

«این بنیاد حامی آن طرح هایی است که تقویت این هویت یهودی را هدف و کانون فعالیت های خود قرار می دهند، از طریق آگاه ساختن هم مردم فرانسه و هم اروپائیان به میراث یهودیت و فرهنگ یهودی، از جمله دولت اسرائیل که از بدو تأسیس اش یک تشکیل دهنده اساسی این هویت یهودی بوده است.»

اما من در مقاله ام در این رابطه چنین نوشتم که در زمینه فرهنگ یهود، هدف بنیاد «آشنائی فرانسویان و اروپائیان به میراث یهودیت و فرهنگ یهود که دولت اسرائیل از بدو تأسیس ان، از اجزای تشکیل دهنده اساسی آن است». پیش تر از این جمله زمینه های ماموریت بنیاد شوا را با استناد به سایت آن بنیاد، تاریخ یهود ستیزی و شوا، آموزش شوا، یادمان و انتقال، همبستگی و فرهنگ یهودی، نقل کرده و جمله یاد شده را در مورد فرهنگ یهودی آورده ام.

در نوشته من هیچ تحریفی وجود ندارد، جز این که در متن فرانسه واژه «renaissance» (که ترجمه آن تجدید حیات یا نوزائی است) آمده و در متن انگلیسی واژه Foundation (به معنی تأسیس، پایه گذاری، ایجاد).

اتفاقاً، واژه "renaissance" که شفیق "نوزائی" ترجمه کرده، بار ایدئولوژیک دارد و از این اعتقاد دینی توراتی ریشه می گیرد که سرانجام روزی قوم بنی اسرائیل به سرزمین موعود باز خواهند گشت و اسرائیل را از نو خواهند ساخت. برای صهیونیست های دوآنتشه، «حقانیت» اسرائیل ریشه مذهبی دارد و به همین جهت در متن فرانسه "renaissance" آورده اند. با توجه به دو واژه فوق من به واژه "تأسیس اسرائیل" اکتفا کرده ام چرا که قصدم بیان مختصر یکی از هدف های آن بنیاد بود.

به روشنی نوشته بودم که بنیاد یادمان شوا، که یکی از اهدافش تبلیغ یهودیت و فرهنگ یهودی است (که به ادعای خودشان، دولت اسرائیل تشکیل دهنده اساسی آن است)، در سال 2009 طرحی پیاده می کند به نام "علاءالدین" که هدف خود را «ارتقای روابط مسلمانان و یهودیان» اعلام می کند. شفیق پس از نقل قول ناکامل جمله من یعنی با حذف عبارت «یکی از اهدافش» از آن، مرا متهم می کنند که بنیاد شوا را بنیادی برای دفاع از اسرائیل معرفی می کنم. معنی تحریف را هم فهمیدیم!

بنیاد علاءالدین در سر لوحه سایت خود (با کلمات درشت)، «ارتقاء روابط مسلمانان و یهودیان از طریق شناخت متقابل» را هدف معرفی می کند، ولی منتقد مغرض، بار دیگر مرا متهم می کند که «هدف نهائی انجمن علاءالدین را هم تبلیغ یهودیت معرفی می کند» و اضافه می کند «حال آن که برنامه محوری این انجمن مبارزه با یهود ستیزی در کشور های مسلمان است.»

یهود ستیزی، نفی گرایی و صهیونیسم

در نوشته اشاره کردم که دست اندرکاران اصلی این دو بنیاد، و صهیونیست های شناخته شده ای چون لانزمن، کوکیرمن، فینکل کروت که برخی از گردانندگان دو بنیاد مورد نظرند در هر فرصتی روشنفکران و شخصیت های مترقی فرانسوی صاحب نام نظیر، ویدال ناکه، ادگار مورن، سمیر نعیر، استفان اسل و ... را که اتفاقاً یهودی یا یهودی تبار نیز هستند به خاطر انتقاد از سیاست های غیرانسانی و نژادپرستانه دولت اسرائیل و به اتهام های واهی «یهود ستیزی» یا «آنتی سمیتیزم» متهم کرده به دادگاه می کشانند و اغلب نیز بازنده می شوند. در اروپا این شیوه کهنه شده است، اما گویا تازه در بین ایرانیان تازه نفس هوادار دولت اسرائیل مد می شود. شفیق هم بر همین منوال و به پیروی از نظریه پردازان صهیونیست، مرا به دادگاه صهیونیست ها احضار می کند، چرا که به زعم او در «نوشته سراپا تحریف» ام «به بهانه دفاع از حق ملت فلسطین، یهودی ستیزی را توجیه می کنم». کم ترین حرفی که می توانم بزنم، این است که «گیریم که من یهود ستیزم»، خود شما چرا از حق ملت فلسطین، آن طوری که درست می دانید دفاع نمی کنید؟ به جای دخیل بستن به چراغ علاءالدین و چشم انتظار معجزات دندان گیرشدهش چرا برعرشه یکی از بیست دو کشتی حامل مواد غذایی برای کودکان گرسنه به مقصد غزه سوار نمی شوید؟

نمی توان منکر وجود یهود ستیزی شد. این آفت در طول تاریخ وجود داشته و حدی نیز بر بلاهت انسان ها نیست. در گذشته بارها شاهد پوگروم (کشتار یهودیان) و یهودآزاری در اسپانیا و به ویژه در روسیه و شرق اروپا بودیم. پلیس تزاری برای توجیه حمله به یهودیان، قدرت فوق انسانی برای یهودیان قائل می شد و خود اختراعشان هم می کرد. آنان با انتشار بیانیه جعلی ای با نام «پروتکل فضلی صهیون» از زبان یهودیان مدعی شدند که یهودیان قصد جنگ انداختن بر دنیا را دارند. هم اکنون هم ضد یهودیان از جمله دارو دسته کیهان شریعتمداری به این پروتکل استناد می کنند. باید این شیوه را افشا کرد. این گروه از یهودستیزان تفاوتی میان یهودیت و صهیونیسم قائل نمی شوند. اتفاقاً بخشی از پیروان صهیونیسم نیز هرگونه مخالفتی با صهیونیسم را یهودستیزی تلقی می کنند. هر دو برخورد، دو روی یک سکه اند.

یهودستیزی، برای اسرائیلی ها و یهودیان موضوع تابوئی است که کم تر کسی در آن کشور جرئت می کند به آن به پردازد.

یوآو شامیر (Yoav Shamir)، فیلم ساز اسرائیلی (متولد 1970 در تل آویو) در سال 2009 فیلم مستندی ساخته است با عنوان «افترا» (Defamation). در آغاز فیلم، شامیر می گوید که به عنوان یک اسرائیلی، هرگز یهود ستیزی را تجربه نکرده است و می خواهد در این باره بیشتر بیاموزد. به زعم او رسانه های اسرائیلی هنگام صحبت از وجود یهودستیزی در همه کشورهای جهان به منابع و مراجع یک سانی استناد می کنند. او برای تهیه فیلم با ده ها تن، از افراد عادی گرفته تا شخصیت های شناخته شده، مصاحبه می کند. از جمله، آبراهام فاکس، رئیس «جامعه ضد افترا» (Anti-Defamation League, ADL) در امریکا، جان جی مییر پرشایمر، یکی از دو مؤلف کتاب «لابی اسرائیلی و سیاست خارجی آمریکا» و نورمن فینکلشتاین از منتقدان سیاست دولت اسرائیل و نویسنده کتاب «صنعت هولاکوست» (سال 2002). به گفته سخنگوی لیگ در رابطه با مبارزه علیه «یهود ستیزی»، این مؤسسه نقش کلیدی دارد. این مؤسسه مدعی است که در سال 2007 بیش از 1500 واقعه ضد یهودی را در آمریکا ثبت کرده است. معهدا هنگام مصاحبه با شامیر، سخنگوی آنان فقط چند رویداد بی اهمیت مثال می آورد. خاخامی به شامیر می گوید که در آمریکا این لیگ روابط بین یهودیان و غیر یهودیان را شعله ور کرده است.

فیلم ساز گروهی از دانش آموزان اسرائیلی را که از اردوگاه آشویتز و دیگر اردوگاه های مرگ جنگ جهانی دوم بازدید می کنند، همراهی می کند. او نشان می دهد که راهنمای سفر پیش از حرکت، ذهن دانش آموزان را نسبت به موضوع آماده می کند و این بازدید ها با «شستشوی مغزی» همراه است. او در می یابد که یهودیان سکولار نسبت به موضوع «یهود ستیزی» حساسیت بیشتری دارند تا یهودیان مذهبی. او به این نتیجه می رسد که تبلیغ زیادی در مورد هولاکوست تنها به نفع نفی هولاکوست تمام می شود و افراط در تبلیغ نتایج معکوس به بار می آورد. این فیلم در ماه مه 2011 از تلویزیون آرته در فرانسه پخش شد و در بایگانی اینترنتی این

تلویزیون قابل نمایش است. فیلم دو لبه بودن چاقوی تیز افترا را به روشنی نشان می دهد. البته، لابی های تبلیغاتی اسرائیلی و صهیونیستی به روش همیشگی شان، سازنده اسرائیلی و یهودی فیلم را هم به یهودستیزی متهم کردند.

از قربانیان دیگر افترای «یهودستیزی»، جیمی کارتر رئیس جمهوری پیشین آمریکا ست***. او کتابی نوشت با عنوان «فلسطین: صلح نه آپارتاید». رسانه های امریکائی طرفدار لابی اسرائیلی و «جامعه ضد افترا» خواب خوش را بر او حرام کردند. کوچکترین انتقادی به سیاست های اسرائیل، بی جواب نمی ماند و آن هم پاسخی سرشار از افترا.

صهیونیسم یک پدیده استعماری است که در اواخر قرن نوزدهم در اروپا بنیاد گذاشته شده است. ماکسیم رودنسون در مقاله ای که در دانشنامه اونیورسالیس (1972) نوشت، تعریف مشروحی از صهیونیسم ارائه می دهد. او می نویسد که در اواخر قرن نوزدهم «صهیونیسم» به مجموعه جنبش هائی اطلاق می شد که نقطه اشتراک شان ایجاد یک کانون روحانی، یک سرزمین یا دولتی مختص همه یهودیان دنیا بود و عموماً سرزمین فلسطین را در مد نظر داشتند. او پس از تشریح سیر تاریخی تکوین صهیونیسم نتیجه می گیرد که صهیونیسم یک موجود ساخته استعمار است. رودنسون معتقد است که «صهیونیسم نتیجه قطعی، الزامی و محتوم هویت یهودی نیست و فقط یک گزینه است بین گزینه های دیگر و این گزینه مانند هر ایدئولوژی ناسیونالیستی دیگر قابل نقد است». طرح صهیونیسم بدون بیرون راندن فلسطینیان از سرزمین شان ممکن نشد و از این رو صهیونیسم بطور کامل در بطن یک پدیده استعماری قرار دارد.

هرتسل، پایه گذار ایدئولوژی صهیونیسم، معتقد بود که یهودیان یک ملت بوده و در نتیجه به یک کشور نیاز دارند. او در اوت 1879 در پایان اولین کنگره صهیونیسم در شهر بال سویس نگاشت: «اگر قرار باشد که این کنگره را در یک کلام خلاصه کنیم، می توان گفت که در بال، من دولت یهود را بنیاد گذاشتم. ... شاید 5 سال دیگر وبه یقین 50 سال دیگر همگی خواهند دید که من حق داشته ام». او فقط یک سال اشتباه کرده بود.

در مورد ملیت یهودیان، مباحثات زیادی در گرفته است. شلومو ساند، مورخ اسرائیلی و استاد دانشگاه تل آویو در کتاب با ارزشش مستندانه نظریه هرتسل را رد می کند. علاقمندان می توانند به کتاب او با عنوان «چگونه خلق یهود اختراع شد؟»¹، که مدت ها پرفروش ترین کتاب در اسرائیل بود و به چندین زبان ترجمه شده، مراجعه کنند.²

یهودیان مذهبی راست کیش صهیونیسم را رد می کنند زیرا آنان معتقدند که تا قبل از ظهور منجی (مسیح موعودشان) نه دولت یهود می تواند بر روی زمین استقرار یابد و نه معبد مقدس می تواند قد برافرازد. اعتقاداتی شبیه نظریات انجمن حجتیه درباره ظهور مهدی در ایران.

بد نیست اشاره کنم که در سال های دهه 1970، یونسکو (سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد)، صهیونیسم را مترادف با نژادپرستی شناخت. مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم در دهم نوامبر 1975، صهیونیسم را «شکلی از نژادپرستی و تبعض نژادی» شناخت. اما شانزده سال بعد در اثر فشارهای آمریکا، این قطعنامه تغییر یافت.

شفیق به من ایراد می گیرد که با «موجودیت اسرائیل» مسئله دارم و آن را شکلی از یهود ستیزی تعبیر می کند. در ابتدا یادآوری کنم که در مورد مسئله فلسطین- اسرائیل، من همواره از راه حل دو دولت (اسرائیل و فلسطین) دفاع کرده ام. این موضع اکثریت مردم فلسطین نیز است. برخی روشنفکران عرب و اسرائیلی و هم چنین تنی چند از سیاستمداران اسرائیلی از راه حل یک دولت دموکراتیک برای دو خلق دفاع می کنند. به نظر من اما این راه حل در شرایط کنونی به یک اتوپی (آرمان-شهر) نزدیک تر است تا واقعیت. به هر حال مسئله اساسی امروزه نبود یک دولت فلسطینی است که سیاست دولت اسرائیل بزرگ ترین مانع در مقابل ایجادش بوده است. بیش از شصت سال است که موجودیت فلسطین را نفی می کنند و برخی ها حتی از طرح مسأله هم ناراحت می شوند.

اما، اشاره به این نکته نیز ضروری است که عدم شناسایی دولت اسرائیل به هیچ وجه نشانه یهود ستیزی نیست. درست است که بخشی از یهود ستیزان با موجودیت کشور اسرائیل مخالفند ولی فراوانند یهودیانی که حاضر به شناسایی دولت اسرائیل نشده اند.

هانا آرندت، فیلسوف یهودی سرشناس که به دلیل یهودستیزی رژیم نازی ها مجبور به ترک آلمان شد، ضمن مخالفت با محصور شدن در تزارهای ناسیونالیستی، مخالف ایجاد دولت اسرائیل بود و راه حل «دولت فدرال یهودی-عرب» را پیشنهاد می کرد. آلبرت انیشتن هم که به خاطر یهودی بودنش به آمریکا مهاجرت کرد، همراه با آرندت و 26 شخصیت یهودی دیگر در نامه ای به نیویورک تایمز در تاریخ 2 دسامبر 1948 نسبت به سفر مناحیم بگین به ایالات متحده اعتراض کرده و اعمال «فاشیستی» سازمان منسوب به او از جمله کشتار دیر یاسین را نکوهش کردند. انیشتن نوشت: «درکی که من از جوهر اصلی یهودیت دارم با ایده یک دولت یهودی، با مرزهای مشخص، با ارتش و اصولاً با هر نوع قدرت دنیوی مغایر است؛ هر قدر هم که این دولت متواضع باشد. من از خسارات درونی که به دنبال خواهد آورد می ترسم و خصوصاً از رشد یک ناسیونالیسم تنگ نظرانه در صفوف خودمان.»

دولت اسرائیل و طرفدارانش تلاش زیادی کرده اند تا این کشور را نماینده همه یهودیان دنیا قلمداد کنند ولی فقط طرفداران اسرائیل و صهیونیست های دو آتشه این نظر را پذیرفتند.

آن چه که مسلم است این است که در جریان طرح تقسیم فلسطین در سال 1947 در سازمان ملل، فاجعه نسل کشی یهودیان در طی جنگ جهانی دوم و نیز احساس گناه اروپائیان در ناتوانی از پیش گیری از وقوع آن جنایت مدهش انسانی، مورد بهره بردای گسترده صهیونیست ها قرار گرفت. اعراب یا از این مباحثات برکنار ماندند و یا از مذاکره با هیئت های سازمان ملل خودداری کردند، مذاکرات را بایکوت کردند و میدان را در اختیار صهیونیست ها گذاشتند. البته رفتار برخی از رهبران فلسطینی و به ویژه الحسینی نیز به موقعیت اعراب صدمه زد. مضافاً آن که وضع اسف بار مهاجرین غیرقانونی، موقفیت و گسترش اسکان یابی یهودیان مهاجر استعمارگر و بازدید هیئت های سازمان ملل از اردوگاه های مرگ، کفه ترازو را به سود صهیونیست ها سنگین تر کرد.

اما رویکرد ما به دولت اسرائیل، ربطی به موضع این و آن کشور و به ویژه دولت جمهوری اسلامی ندارد. برخورد ما به اسرائیل برپایه تحلیل ما از عمل کرد حکومت های پی در پی اسرائیل از بدو تشکیل این کشور استوار است. در حالی که دشمنی جمهوری اسلامی با آن از ماهیت دیگری است.

دولت اسرائیل از بدو تأسیسش تا به امروز همواره در کنار دولت های استبدادی و دیکتاتوری های نظامی قرار داشته است. دولت اسرائیل از نزدیک ترین متحدان حکومت نژادپرست سفیدان آفریقای جنوبی بود و با رژیم های نظامی سفاک آمریکای لاتین مناسبات حسنه داشت. بهترین روابط را با رژیم شاه داشت و موساد در ایجاد و آموزش ساواک نقش مهمی داشت. اسرائیل تنها کشور عضو سازمان ملل متحد است که ده ها سال است سرزمین های دیگران را به اشغال در آورده و با آن که ده ها قطع نامه مصوبه سازمان ملل علیه این دولت را زیر پا گذاشته، تاکنون از هرگونه مجازاتی مصون بوده است.

دولت اسرائیل خود را «تنها دموکراسی خاورمیانه» می داند و مبلغین ایرانی اش هم به دلایلی که خود بهتر می دانند عزم جزم کرده اند که در دوران گلوبالیزاسیون جنگی و صدور نظامی «دموکراسی»، این قبای نخ نما شده را نه تنها بر تن دیگران کنند بلکه به ایران هم صادر کنند. اما در این «تنها دموکراسی خاورمیانه» بیش از یک میلیون عرب اسرائیلی قانوناً از حقوق برابر با یهودیان برخوردار نیستند. برای نمونه اعراب اسرائیلی که دارای پاسپورت اسرائیلی هستند از حق مالکیت محرومند و حق استخدام در برخی نهادها را ندارند و ... (توجه طرفداران ایرانی حقوق بشر را به ماده 17 اعلامیه جهانی حقوق بشر جلب می کنیم). زندان های اسرائیل پر است از مبارزان فلسطینی و سازمان های حقوق بشری اسرائیل مرتباً از وضعیت غیر انسانی بازداشتگاه ها و شکنجه ها، فریادشان به آسمان رسیده است.

جالب تر این که این «تنها دموکراسی خاورمیانه»، از وزش نسیم آزادی در کشورهای عربی به ویژه در مصر خشمگین شده و به ترس افتاده است.

آیا در این حد ملایم هم حق نداریم از سیاست های چنین دولت نژادپرستی انتقاد کنیم. آیا در این انتقادهای کمترین رگه ای از یهودستیزی مشاهده می شود؟ دآوری را بر عهده خواننده می گذاریم. این روشی است که سردمداران بنیاد شوا و علاءالدین همواره انجام داده و دنباله روان ایرانی آن هم می خواهند یک شبه ره صد ساله ببیمایند.

از آن جا که خانم شفیق در مقاله اش از برخی افراد و به ویژه از کلود لانژمن دفاع کرده، من این فرد را از لابلای گفته ها و نوشته های خودش بهتر معرفی می کنم:

بحث بر سر این نیست که کلود لانژمن یک «روشنفکر و سینماگر شناخته شده فرانسوی» است، بلکه بحث بر سر مواضع سیاسی اش در طول زندگی اش است. الیا کازان هم یک سینماگر بزرگ بود ولی بعد ها دیدیم که با مک کارتیسم همکاری کرده بود و این جنبه از شخصیت او به مراتب بیش از شاهکارهای سینمایی که ساخته، اهمیت دارد.

کلود لانژمن، غیر از فیلم «شوا»، چند فیلم دیگر نیز ساخته است. یکی از آن ها، فیلم 5 ساعته «تساهل» است که در سال 1994 درباره ارتش اسرائیل ساخت («تساهل» مخفف عنوان کامل ارتش اسرائیل است). آمون کاپلیوک، روزنامه نگار فقید اسرائیلی مقاله میسوطی را به این فیلم اختصاص داد («تساهل»، دفاع و تصویر بارز ارتش اسرائیل، لوموند دیپلماتیک، اوت 2006). با مروری به نوشته این اسرائیلی صادق با این فیلم آشنا شویم.

این فیلم بر اساس مصاحبه هائی با فرماندهان، ژنرال ها و سربازان اسرائیلی تهیه شده که تجارب خود را بازگو کرده و از احساسات شان می گویند. در این فیلم از زبان ژنرال های ارتش اسرائیل می شنویم که «ارتش ما، ناب است (...). کودکان را نمی کشد. به دلیل اخلاق ما، وجدان و ارزش هائی که داریم. تعداد قربانیان [فلسطینی] کم است». فیلم پر است از صحنه های جنگ سال 1973 و جو جنگ را باز می آفریند.

کاپلیوک می نویسد که این فیلم عامدانه از جنگ لبنان در سال 1982 می گذرد، چرا که برای اسرائیل جنگی مسئله ساز بود، جنگی که جامعه اسرائیل را تکان داد. در این جنگ هفتصد سرباز اسرائیلی و بیش از بیست هزار فلسطینی و لبنانی کشته شدند. در طی همین جنگ بود که با تسهیلاتی که اسرائیل برای فالانژیست های لبنانی فراهم کرد، کشتار اردوگاه های صبرا و شتیلا در مقابل چشمان اسرائیلی ها رخ داد. اما در این فیلم که قرار است تاریخ پر افتخار انسانی ترین ارتش دنیا را به جهانیان ارائه دهد، کمترین اشاره ای به آن کشتارها نیست، درست مانند این می ماند که فرانسوی ها از ارتش فرانسه فیلمی بسازند و اشاره ای به جنگ الجزایر نکنند.

در این فیلم لانژمن از زبان سربازان اسرائیلی به تمجید ارتش اسرائیل می پردازد ولی از آن دسته از افسران و سربازان اسرائیلی که از جنگیدن سرباز زدند، هیچ حرفی نمی زند. دویست نفر از این نظامیان نافرمان (مشهور به رفوزنیک) پس از جنگ لبنان به زندان محکوم شدند ولی لانژمن باز هم سکوت می کند و با آنان مصاحبه ای هم نکرده است. آخر یهودی داریم تا یهودی!

در فیلم از صحنه های جنگ ارتش اشغالگر با فلسطینی ها نیز خبری نیست. اسحاق رابین، وزیر دفاع در اوایل انتفاضه، به سربازان دستور داده بود: «استخوان های فلسطینی را در هم بشکنید»، ولی از تصاویر سربازانی که این فرمان را به اجرا گذاشتند و دنیا را تکان داد، خبری در فیلم نیست. حتی یک صحنه هم درباره جوخه های مرگ ارتش اسرائیل که با لباس عربی به کشتار فلسطینی ها می پرداختند، وجود ندارد. با ژنرال آریل شارون هم گفتگوی طولانی شده و چهره ای اسطوره ای از او ترسیم می کند.

در فیلم، لانزمن از خطرات انتفاضه می گوید، چرا که پرتاب یک سنگ ممکن است موجب مرگ کسی شود ولی از تیراندازان ماهر مجهز به مسلسل های دوربین دار هیچ صحبتی به میان نمی آورد. از زبان یک ژنرال مدعی می شود که «سربازان فقط هنگامی تیراندازی می کنند که جانشان به خطر بیافتد». آری پاسخ سنگ بچه فلسطینی آواره گلوله های سرباز صهیونیستی است که در دوران نظم امپریالیستی نوین، که چندان هم نو نیست، نقشش را بازی می کند، برخی همان وظیفه را برعهده گرفته اند، اما با قلمشان.

فیلم در مورد مسائل بسیاری سکوت می کند از جمله از فروش سلاح های اسرائیلی به رژیم فاشیستی پینوشه، به رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و دیگر دیکتاتورهای امریکای لاتین. اما، ارتش اسرائیل را به عنوان «بهترین ارتش جهان» معرفی می کند.

در فیلم بسیار کم از زندگی سربازان در پادگان های نظامی در اسرائیل و سرزمین های اشغالی صحبت می شود، درحالی که گفتار های طولانی بر روی احساس ترس، که نقطه اشتراک هر ارتشی است، بر زبان جاری می شود.

در اواخر فیلم یک صهیونیست اشغالگر با عرقچینی بر سر، در باره حق ابدی-الهی یهودیان بر «سرزمین اسرائیل» داد سخن سر می دهد و می گوید که «عرب ها هیچ چیز نساخته اند ولی ما این سرزمین را آباد می کنیم». کمی دورتر فلسطینی هائی را می بینیم که برای اشغال گران خانه می سازند. اما هنرمند تیزبین ما به این موضوع نمی پردازد که اشغال شده به زور اشغال گر بر روی زمین های خودش که اسرائیل غصب شان کرده است، کار می کنند؟ محمود درویش، شاعر فقید فلسطینی می گوید: **فلسطین را با تورات نگرفتند، با توپ فتح کردند**.

در یک کلام این فیلم نه مطلب تازه ای ارائه می دهد و نه واقعیت را بازتاب می کند. صرفاً یک اثر تبلیغاتی به سبک سینمای نازی ها، اما در خدمت صهیونیسم، بیش نیست.

روزنامه فرانسوی لوموند در 19 ژانویه 2005 مقاله ای با عنوان «اسرائیلی ها، فلسطینی ها: دو مرد شجاع» از لانزمن چاپ می کند. در این مقاله لانزمن که ظاهراً در مورد چشم انداز صلح نوشته، پس از حملات فراوان به یاسر عرفات و اظهار خوشحالی از مرگ او، شارون را به عرش اعلا برده و او را به عنوان یک دولت-مرد شایسته معرفی می کند و عرفات را متهم می کند که نفی اسرائیل دلیل وجودی اش بوده است. او همه حرکت های صلح طلبانه عرفات را که با در دست گرفتن یک شاخه زیتون در سازمان ملل در سال 1974 آغاز شد و به فشردن دست سران اسرائیل در کاخ سفید انجامید، نا دیده می گیرد. شارون را بزرگترین رهبر صهیونیست از زمان هرتسل معرفی می کند. ادعا می کند که بزرگترین خوشحالی اهالی غزه و کرانه باحتری داشتن حق کار کردن در اسرائیل است، که با وجود شارون صلح میسر و نزدیک است. او می نویسد که با مرگ عرفات دوران جدیدی در روابط اسرائیل و فلسطینی ها شروع می شود و از امید به صلح واقعی صحبت می کند. تنها کافی است اشاره کنیم که از زمان مرگ عرفات تا به امروز نه تنها شاهد صلح نبوده ایم بلکه جنگ 33 روزه لبنان و تهاجم نظامی به غزه را هم پشت سر گذرانده ایم. تنگ نظری هم حدی دارد!

لانزمن در مقاله دیگری (لوموند، 9 مه 2002) به سفر انسان دوستانه ژوزه بووه، سیاستمدار مترقی و کشاورز طرفدار محیط زیست فرانسوی که همراه «بریگاد بین المللی صلح» به سرزمین های اشغالی سفر کرده بود، حمله می کند و آن سفر را یک عمل جنون آمیز ضد اسرائیلی می نامد. گزارش مشاهداتشان را ساختگی دانسته و مدعی می شود که آن ها به «یاری عرفات» شتافته بودند. لانزمن در همین مقاله به اعضای پارلمان نویسندگان و به ویژه به ول سوینکا نویسنده نیجریه ای برنده جایزه نوبل ادبیات می تازد و آن ها را به سخره می گیرد که چرا جرئت کرده اند درباره «سرزمین های اشغالی» سخن گویند، چرا از بنای "دیوار شرم" که او «دیوار حفاظتی» می خواند، انتقاد کرده اند.

از نگاه لانزمن، هیئت صلح نویسندگان و ژوزه بووه، به خاطر نکوهش ایجاد «گذرگاه های مرزی» و پاسگاه های بازرسی که به "چک پوینت" موسومند، با اعتراض به تصرف خانه ها، زمین ها و بریدن درختان زیتون فلسطینی ها توسط اسرائیلی ها، مرتکب

گناه کبیره شده اند. لائزمن مدعی است که درختان زیتون را برای این می برند که «تروریست ها» نتوانند برای تیراندازی در پشت آن ها سنگر بگیرند! او همچنین مدعی است که فلسطینی ها از ادامه وجود «اردوگاه های پناهندگان»، که خودش «سرطان شان» می خواند، سود می برند! در همان نوشته لائزمن از سیاست های نتان یاهو هم جانانه دفاع می کند

به یاد آوریم که بازدید تحریک امیز شارون از صحن مسجد الاقصی، زمینه ساز انتفاضه دوم شد. او به جای انتقاد از شارون، به فلسطینی ها می تازد که چرا موجب انتفاضه الاقصی شدند و به نویسندگان و روشنفکران صلح طلب خرده می گیرد که چرا موجب بین المللی شدن بحران شدند. باز هم در توجیه جنایات سربازان اسرائیلی مدعی می شود که آن ها فقط زمانی از گلوله های واقعی استفاده می کنند که جان شان را در خطر می بینند. گویا کشته شدگان فلسطینی هدف تیرهای «غیبی» قرار گرفتند.

در 22 ژوئن 2010 شورای نمایندگی انجمن های یهودیان فرانسه (CRIF)³ برای پشتیبانی از اسرائیل و گیلاد شلیت تظاهراتی در پاریس برگزار کرد. یکی از سخنران این تظاهرات کلود لائزمن بود. او ابتدا به ناوگان امدادگران بین المللی حمایت از غزه تاخت و آنان را «به اصطلاح امدادگران بشری» خواند و سپس به دفاع از سیاست های دولت اسرائیل پرداخت. عنوان سخنرانی وی «چه کسی اسرائیل را غیر مشروع می کند؟» بود. او به تشریح دلایل محاصره غزه می پردازد و اسارت گیلاد شلیت بدست فلسطینی ها را یکی از علل محاصره می داند. ناگفته نماند که گیلاد شلیت سرباز اسرائیلی (که ملیت فرانسوی هم دارد) در جریان درگیری نیروهای اسرائیل با فلسطینی ها اسیر می شود و این امر بهانه ای می شود برای حمله های نظامی بی وقفه اسرائیل به غزه. البته لائزمن مدعی است که فلسطینی های تروریست او را از خاک اسرائیل ربودند (همه می دانند که عبور از مرز های بین فلسطین و اسرائیل تقریباً غیر ممکن است). لائزمن دومین علت محاصره غزه را وجود سازمان حماس می داند که «خود را در جنگ با اسرائیل اعلام می کند»، که «در طی ماه های گذشته، به گونه ای بی هدف روستاهای اسرائیل را بمباران کرده است». در ماجرای محاصره غزه لائزمن البته مصر را همدست اسرائیل می داند که البته نادرست هم نیست، چرا که حسنی مبارک به خاطر سیاست دوستی با اسرائیل و به بهانه حفظ امنیت مصر از بازگشائی مرز رفع خودداری می کرد. اما، همه می دانند و گزارش های سازمان ملل متحد هم به روشنی بیان می کند که عامل اصلی محاصره غزه دولت اسرائیل است.

لائزمن ادعا می کند که مخالفان اسرائیل به دروغ می گویند که مردم غزه در تنگنا قرار دارند چرا که «در غزه همه چیز یافت می شود، از تلویزیون گرفته تا کالاهای لوکس... و غزه مملو از کالا است». او اضافه هم می کند که «در غزه میلیارد هائی وجود دارند که در خانه های لوکس بر بالای تپه ها زندگی می کنند و هیچکس در غزه، نه از بدغذائی می میرد و نه از تشنگی و گرسنگی رنج می برد». او انتظار داشت که غزه همچون «بیافرا» باشد تا بشود صحبت از «محاصره» کرد². البته، گزارش های سازمان های بین المللی دفاع از حقوق بشر و نیز سازمان ملل متحد، در این باره، بسیار گویاست.

در باره لائزمن میتوان صفجه ها نوشت اما گمان می کنم با همین چند سطر خواننده به کنه اندیشه او پی برده باشد. در مورد سایر پایه گذاران بنیاد علاءالدین نیز می توان به استناد کارنامه خود آنان صفحات زیادی را پر کرد.

روچیلد که در مقاله قبلی تا حدی به معرفی اش پرداخته شده، هم بنیادگذار «بنیاد یادمان شوآ»، موسسه پایه گذار علاءالدین است و هم مسئول انجمن فرانس- اسرائیل است⁴. بطور اختصار فقط اشاره می کنم که در سایت این انجمن همه جنگ های اسرائیل به تفصیل آمده است و شمار کشته شدگان اسرائیل (حتی قربانیان بمب گذاری ها) دقیقاً بیان شده ولی به تلفات فلسطینیان و نیز اعراب که چند ده برابرند، کوچک ترین اشاره ای نشده است. این انجمن یکی از نیرومند ترین لابی های طرفدار اسرائیل در فرانسه است و از بزرگ ترین مدافعان بی قید و شرط سیاست های دولت اسرائیل است.

در مورد کوکیرمن، رئیس پیشین شورای نمایندگی انجمن های یهودیان فرانسه، نیز در مقاله گذشته مختصری بیان کرده ام. او یک بانکدار بزرگ، شریک کمپانی مالی روچیلد و بانک مرکزی اسرائیل است. او 95% مسلمانان فرانسه را یهود ستیز دانسته و بارها

علیه روشنفکران و روزنامه نگارانی چون ادگار مورن، دانیل مرمه، دانیل سالناو و سامی نعیر به اتهام بی پایه یهود ستیزی به دادگاه شکایت کرده است و البته همه آنان همواره تیرئه شده اند! (به جز یک مورد. روزنامه لوموند و ادگار مورن به اتهام «افترای نژاد پرستانه»؟) او دارای بنیاد مالی قدرتمندی است که مرکزش در اسرائیل و ریاستش با پسرش است. او صهیونیست دو آتسه ای است و در سال 2003 از مخالفین ایدئولوژی صهیونیستی به عنوان اتحاد قهوه ای - سرخ - سبز صحبت کرد (اشاره به فاشیست ها کمونیست ها و مسلمانان)!

چنین شخصیت هائی با چنین افکاری، به استناد هدف هایی که سرلوحه علاءالدین قلمداد شده، قرار است «روابط مسلمانان و یهودیان» را ارتقا دهند و نه فقط «مبارزه با یهودستیزی» را، آن طوری که شفیق در مقاله اش مدعی شده است.

تمام مطالبی که در مقاله خود آورده ام، مستندند و خواننده می تواند به سایت های خود دو بنیاد و یا مراجع دیگر یادشده در مقاله مراجعه کند. اسامی اعضای هیئت مدیره علاء الدین را بدون هیچ تفسیری آورده ام، به نقل از سایت علاءالدین. حالا اگر کسی از این که دیگران از عضویتش در هیئت مدیره این بنیاد مطلع شوند، چنان برآشفته می شود و خود را مجبور می بیند که به توجیه فعالیتش به پردازد، دیگر ربطی به نویسنده این سطور ندارد. این که بنیاد فوق از وزارت دفاع فرانسه کمک مالی دریافت می کند واقعیت آشکاری است که حتی نویسنده مقاله "قبای دفاع از خلق فلسطین و دم خروس یهودی ستیزی!" انکارش نکرده است. در این رابطه یک پرسش و یا بهتر بگویم یک مشکل معرفتی برایم پیش آمده بود که ناتوان از حلش بودم و به همین خاطر در مقاله ام از خواننده کمک طلبیدم. من تا قبل از مقاله شفیق رابطه ای بین وزارت دفاع فرانسه و کمک به یک بنیاد فرهنگی را نفهمیده بودم، آن را به حساب کند ذهنی نویسنده این سطور باید گذاشت. به شکرانه "دم جوجه مرغ" های وزارتی پرسش من پاسخش را یافت.

در فاصله بین دو نوشته ام، سایت علاءالدین (فقط در بخش به زبان فرانسه اش)، گزارشی دارد از ملاقات مسئولین «طرح علاءالدین» با کمیسیون امور خارجه کنگره آمریکا. آن ماری روکولوسکی، رئیس پروژة علاءالدین، همراه با ژاک آندران و تنی چند از همکاران آن ها در واشنگتن مهمان ایله آنا روس لهتینن رئیس کمیسیون امورخارجه کنگره آمریکا بودند. به استناد گزارش علاءالدین، موضوع این نشست عبارت بوده از گسترش برنامه های آموزشی و فرهنگی مختلف علاءالدین برای مبارزه با "نارواداری" (intolérance)، از طریق ترجمه اسناد به عربی، فارسی و ترکی. رئیس کمیسیون ضمن ستایش از مهمانان فرهنگ دوست اظهار می دارد: "فعالیت قابل تحسین شما از پشنیانی کامل آمریکا برخوردار است". جالب این که این طرح جدید که قرار است به کمک کنگره آمریکا فرهنگ رواداری را در میان عوام الناس فارسی زبان، ترک و عرب اشاعه دهد، حتی خبرش در بخش های فارسی، ترکی و عربی سایت بنیاد نیامده است! نیازی به تفسیر بیشتر نیست. کنگره آمریکا نگران «بهبود روابط مسلمانان و یهودیان» است. در واشنگتن برای علاءالدین مهمانی ترتیب می دهند. طرح فرهنگی امریکایی- اسرائیلی شکل می گیرد. بودجه ای هم به آن اختصاص می دهند. عده ای هم به نان و آبی می رسند. تا کور شود چشم بخیل! آیا بین این طرح فرهنگی و طرح پیش برد حقوق بشر امریکایی، با اختصاص 100 میلیون دلاری به آن توسط کنگره آمریکا به بنیادهای رنگارنگ ایرانی شباهتی نمی بینید؟ پس از اتهام یهود ستیزی منتظر کشف اختلال روانی "پارانویا" بودنم هم هستم.

مسئله من یافتن دلایل تلاش موسسات طرفدار اسرائیل و سخنگویان صهیونیسم در جذب ایرانیان است. وظیفه آنان هم این است که ما را در رسیدن به این هدف یاری دهند و توضیح دهند که چرا با چنین محافلی، برای چه اهدافی و درازای چه پاداشی همکاری می کنند؟ چرا یک حقوقدان ایرانی ابزار تبلیغاتی تلویزیون دولتی اسرائیل می شود؟ چرا آن فردی که تا چند سال پیش کتاب های ضد صهیونیستی منتشر می کرد به محض آن که در خیابان های تهران برخی از افراد ناآگاه به صرف مخالفت با رژیم شعار "فلسطین را رها کن" سردادند، از هول حلیم تو دیگ افتاد و نه تنها به دنبال آن ها راه افتاد بلکه در تظاهراتی که در پاریس علیه رژیم سازمان داده شد، برای سخن رانی از برنار هانری لوی، صهیونیست و جنگ طلب شناخته شده فرانسوی دعوت می کنند. و زمانی هم که با مخالفت ایرانیان مترقی روبرو می شوند، برای بیرون راندن آن ها از صفوف تظاهرات به روش های فیزیکی متوسل می شوند. (بد

نیست یادآوری کنیم که روز چهارم ژوئیه برنار هانری لوی دعوت به تظاهراتی علیه رژیم دیکتاتوری بشار اسد کرده بود، اما مخالفان سوری، این «فیلسوف» را به خاطر دشمنی با حقوق فلسطینیان بایکوت کردند*. خانم سهیر الاتاسی چهره معروف اپوزیسیون داخل کشور سوریه از مخفی گاه خود نوشت: «فردی که دشمن حقوق یک ملت [فلسطین] است، نمی تواند ادعای پشتیبانی از انقلابی را بکند که بر همان حقوق متکی است». درس خوبی است برای بخشی از مخالفان جمهوری اسلامی. این مروجین دموکراسی حتی دست به دامن پلیس فرانسه هم می شوند و با این کار خود مضحکه پلیس می شوند، چرا که در فرانسه کسی را نمی توان از تظاهرات بیرون راند. درست است که در دوران جهانی شدن بسر می بریم. آن ها خیابان های پاریس را می خواهند شبیه خیابان های تهران کنند و نه عکس آن!

معیار من در داوری افراد و سازمان ها نه باورهای دینی شان است و نه ایدئولوژی شان، بلکه سیاست ها و اعمال آن هاست. استفاده ابزاری از قربانیان جنایات نازی ها برای پوشاندن اهداف واقعی، که دست کمی از نحوه برخورد نازی ها ندارد، از روش های کهنه شده تبلیغات صهیونیستی بوده است. انتقاد من از سیاست دولتی است که گیدئون لوی نویسنده و خبرنگار سرشناس هارتس، پس از مشاهده جنایت ارتش اسرائیل در غزه، در مقابل تلویزیون فرانسه اعلام می کند که «از اسرائیلی بودن شرم دارم» و بعدها هم آن را در سخنرانی هایش تکرار می کند. اسرائیلی های شرافتمندی چون او جانب عدالت را گرفته و از حکومت های اسرائیل خواسته اند که اعتراف کنند که برپا شدن این دولت، به بهای چه خون هائی و آوارگی چه ملتی تمام شده است؟ آیا آنان نیز «یهود ستیزند»؟

همان طوری که در مقاله قبلی نیز اشاره کردم، کتاب با ارزش پریمولوی در خدمت سیاست های دیگری است. من در سال 2001 صفحاتی از این کتاب را برای آشنائی ایرانیان ترجمه کردم و خوشبختانه هم اکنون کل کتاب در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار دارد.

من درک نمی کنم که چرا به جای پشتیبانی از اسرائیلیان صلح طلبی چون اوری آنوری، ایلان پاپه، گیدئون لوی، امیره هس، شلومو ساند، میشل وارشووسکی، ایال سیوان، ... و پیوستن به صفوف انجمن های صلح طلبی چون "اتحاد یهودی فرانسوی برای صلح"، در خدمت نهادهای ارتجاعی شناخته شده درمی آئیم. نهادهایی که دست در دست دولت اسرائیل دارند، در سطح جهانی از ارتجاعی ترین جناح های سیاسی حمایت می کنند، و نظریات فلسفی جنگ طلبانی نظیر برنار هانری لوی را تبلیغ می کنند؟ مسئله هولوکاست و یهودستیزی را بهانه ای برای سیاست های ارتجاعی خود نکنیم. اگر باور ندارید به سایت سفارت اسرائیل در فرانسه مراجعه کنید و رجز خوانی اش درباره علاءالدین.

تکرار می کنم که اگر جمهوری اسلامی پرچم دفاع از فلسطین را بلند می کند، نه به خاطر حمایت مردم آواره و مظلوم فلسطین بلکه به خاطر کسب پایگاهی در منطقه با اهداف سیاسی و نظامی و در پی کسب موقعیت نفوذی است و تازه فقط به سازمان هائی کمک می کند، که در خدمت سیاست های رژیم هستند والا در این سی و چند سال گذشته همواره چوب لای چرخ جنبش راستین فلسطینی کرده است.

دشمنی جمهوری اسلامی و احمدی نژادها با اسرائیل نباید موجب دوستی ما با دولتی شود که، به رغم ده ها قطع نامه سازمان ملل متحد، کماکان سرزمین دیگران را در اشغال خود دارد و همواره با هر برنامه صلح راستینی مخالفت کرده است. نمونه بارز آن مخالفت اخیر نتان یاهو با طرح صلح اوباما است (گذشته از مانورهای رئیس جمهور آمریکا و نقشه های آن کشور): یعنی، هم مخالفت با ایجاد دولت فلسطین در مرزهای 4 ژوئن 1967 با پایتختی بیت المقدس شرقی و هم مخالفت با پایان دادن به شهرک سازی مستعمراتی در سرزمین های اشغالی کرانه باختری رود اردن. نتان یاهو در واکنش به طرح صلح اوباما در عین آن که منکر اشغال کرانه باختری توسط اسرائیل می شود، از این سرزمین ها نه با اسمی که همه دنیا از دیر باز می نامندش بلکه با نام توراتی اش یاد می کند!

در مقاله پیشین، هدف های دو بنیاد فوق الذکر را با استناد به نوشته های خود آنان نشان دادم. امید است که در این نوشته با معرفی بهتر گردانندگان این بنیادها، موفق شده باشم نشان دهم که چنین نهادها و شخصیت هائی کاملاً در خدمت صهیونیسم بوده و بی چون و چرا جزئی از لابی طرفدار اسرائیل می باشند.

یک ایرانی آزاده نمی تواند در حمایت از مبارزات مردم ایران با نیروهای استعماری وابسته به جهانخواران مرزبندی نکند. همکاری با نهاد های وابسته با آنان نه تنها به سود جنبش دموکراتیک مردم ایران نیست، بلکه به مثابه خنجر از پشت زدن است. ایران آزاد آتی به مداخله بیگانه و امپریالیست ها و دموکراسی صادراتی- نظامی از نوع عراقی و افغانی نیازی ندارد. در عین آن که باید با یهود ستیزی و انواع دیگر نژادپرستی مبارزه کرد، اما راه آن رفتن به زیر قبای طرفداران صهیونیسم و لابی طرفدار اسرائیل نیست. باید در مورد نسل کشی یهودیان سخن راند، نوشت و نفی گرایان را افشا کرد، ولی این امر به معجزه علاءالدین های بی چراغ لابی اسرائیل نیازی ندارد.

برای توجیه سیاست های خویش از آبروی دیگران مایه نگذاریم. بهتر است که در گزینش سیاست دقت کنیم.

پاریس، 6 ژوئیه 2011

¹ <http://ir.mondediplo.com/article1270.html>

² (Hebrew: *מתי ואיך הומצא העם היהודי?*, *Matai ve'ech humtza ha'am hayehudi?*)

Comment le peuple juif fut inventé, Fayard, Paris, 2008

The Invention of the Jewish People, English Edition (Verso Books, 2009)

³ <http://www.crif.org/>

⁴ <http://www.france-israel.org>

⁵ <http://www.ujfp.org>

* مجله «قاعده بازی»، «*La règle du jeu*» متعلق به برنار هانری لوی، چند تن از شخصیت های اپوزیسیون برون مرزی سوریه را برای شرکت در میتیگی در روز دوشنبه چهارم ژوئیه در پاریس دعوت کرده بود، ولی آنان این دعوت را به طور علنی رد کردند. یکی از آنان اظهار داشت: «این پیام همبستگی به شرطی می توانست قابل شنیدن باشد که هویت پیام دهنده چنین مشکل ساز نمی بود.»
خانم سهیر الاتاسی چهره معروف اپوزیسیون داخل کشور سوریه از مخفی گاه خود نوشت:

«فردی که دشمن حقوق یک ملت [فلسطین] است، نمی تواند ادعای پشتیبانی از انقلابی را بکند که بر همان حقوق متکی است.»
روز شنبه 2 ژوئیه، دوستان او متنی را منتشر کردند که وی از «سوری هائی که شرکت در کنفرانس دوشنبه پاریس را به دعوت «کمیته نجات سوریه»، ساخته و پرداخته برنار هانری لوی، پذیرفته بودند، خواست که در آن شرکت نکنند و عدم شرکت شان را نیز به اطلاع عموم برسانند.» او اضافه کرد:
«همچنین من از سوری های آزاده و همه وجدان های حقیقت جو می خواهم که این کنفرانس را بایکوت کنند و دلیل این بایکوت را توضیح دهند.»

بخشی از مقاله: اپوزیسیون سوریه حمایت مودیان برنار هانری لوی را رد می کنند»، Rue 89، سوم ژوئیه 2011
برای اطلاع بیشتر به ترجمه مقاله نشریه «*رو 89*» در نشانی زیر مراجعه کنید:

<http://www.peykarandeesh.org/free/612-opositionsoorie.html>

** برای اطلاعات بیشتر به مقاله «اسرائیل، یهودستیزی و جیمی کارتر»، لوموند دیپلماتیک فارسی، سپتامبر 2007 مراجعه کنید.

<http://ir.mondediplo.com/article1162.html>

برای دسترسی به مقاله اول من و پاسخ شفیق به آن به نشانی های زیر رجوع کنید :

"چه رمزی در جادوی این علاء الدین بی چراغ نهفته است؟"، نوشته عارفی

http://asre-nou.net/php/international/Jadouye_Aladin.pdf

"قبای دفاع از خلق فلسطین و دم خروس یهودی ستیزی"، نوشته شفیق

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=15374>